



بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها - 2 / تیر / 1389

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خیلی متشکرم و خیلی خوشوقتم از اینکه دوستان این دیدار خوب را فراهم کردند. این جمع در واقع نماد یک جمع مشخص کننده‌ی ترکیب علم و ایمان است؛ اساتید دانشگاه با صبغه‌ی خدائی بسیجی، مظهر ترکیب علم و ایمانند. جلسه هم جلسه‌ی صمیمی و خوبی بود. من بیانات دوستان را - که این دوستانی که سخن گفتند، فرزندان ما هستند و هستند - با دقت گوش کردم؛ دوستان پیشنهادهای خوبی هم مطرح کردند؛ البته بعضی از این پیشنهادها به دولت مربوط است - وزرای محترم و مسئولان حضور دارند و دستگاه‌های دولتی باید آنها را دنبال کنند - بعضی از پیشنهادها هم نه، کلی‌تر و فراتر از حیطه‌ی دستگاه‌های اجرائی است که خوب، باید روی اینها فکر کنیم و ان‌شاءالله از آنها استفاده کنیم و به کار ببندیم.

این پیشنهادی هم که درباره‌ی نامگذاری روز شهادت شهید چمران به نام روز «بسیج اساتید» و «اساتید بسیجی» ذکر شد، به نظرم پیشنهاد معنی‌دار و پرمغزی است. مرحوم شهید چمران حقا یک نمونه و مظهری بود از آن چیزی که انسان دوست میدارد تربیت جوانان ما و دانشگاهیان ما به آن سمت حرکت بکند. بد نیست.

و حق این شهید عزیز هم ایجاب میکند که چند کلمه‌ای درباره‌ی شهید چمران صحبت کنیم. اولاً این شهید یک دانشمند بود؛ یک فرد برجسته و بسیار خوش استعداد بود. خود ایشان برای من تعریف میکرد که در آن دانشگاهی که در کشور ایالات متحده‌ی آمریکا مشغول درسهای سطوح عالی بوده - آنطور که به ذهنم هست ایشان یکی از دو نفر برترین آن دانشگاه و آن بخش و آن رشته محسوب میشده - تعریف میکرد برخورد اساتید را با خودش و پیشرفتش در کارهای علمی را. یک دانشمند تمام‌عیار بود. آن وقت سطح ایمان عاشقانه‌ی این دانشمند آنچنان بود که نام و نان و مقام و عنوان و آینده‌ی دنیائی به ظاهر عاقلانه را رها کرد و رفت در کنار جناب امام موسای صدر در لبنان و مشغول فعالیتهای جهادی شد؛ آن هم در برهه‌ای که لبنان یکی از تلخترین و خطرناکترین دورانهای حیات خودش را میگذراند. ما اینجا در سال 57 می‌شنیدیم خبرهای لبنان را. خیابانهای بیروت سنگربندی شده بود، تحریک صهیونیستها بود، یک عده هم از داخل لبنان کمک میکردند، یک وضعیت عجیب و گریه‌آوری در آنجا حاکم بود، و صحنه هم بسیار شلوغ و مخلوط بود.

همان وقت یک نواری از مرحوم چمران در مشهد دست ما رسید که این اولین رابطه و واسطه‌ی آشنائی ما با مرحوم چمران بود. دو ساعت سخنرانی در این نوار بود که توضیح داده بود صحنه‌ی لبنان را که لبنان چه خبر است. برای ما خیلی جالب بود؛ با بینش روشن، نگاه سیاسی کاملاً شفاف و فهم عرصه - که توی آن صحنه‌ی شلوغ چه خبر است، کی با کی طرف است، کی‌ها انگیزه دارند که این کشتار درونی در بیروت ادامه داشته باشد - اینها را در ظرف دو ساعت در یک نواری ایشان پر کرده بود و فرستاده بود، که دست ما هم رسید. رفت آنجا و تفنگ دستش گرفت. بعد معلوم شد که نگاه سیاسی و فهم سیاسی و آن چراغ مه‌شکن دوران فتنه را هم دارد. فتنه مثل یک مه غلیظ، فضا را نامشخص میکند؛ چراغ مه‌شکن لازم است که همان بصیرت است. آنجا جنگید؛ بعد که انقلاب پیروز شد، خودش را رساند اینجا.

از اول انقلاب هم در عرصه‌های حساس حضور داشت. رفت کردستان و در جنگهایی که در آنجا بود حضور فعال داشت؛ بعد آمد تهران و وزیر دفاع شد؛ بعد که جنگ شروع شد، وزارت و بقیه‌ی مناصب دولتی و مقامات را کنار گذاشت و آمد اهواز، جنگید و ایستاد تا در 31 خرداد سال 60 به شهادت رسید. یعنی برای او مقام ارزش نداشت، دنیا ارزش نداشت، جلوه‌های زندگی ارزش نداشت.

اینجور هم نبود که یک آدم خشکی باشد که لذات زندگی را نفهمد؛ بعکس، بسیار لطیف بود، خوش‌ذوق بود، عکاس



درجه‌ی يك بود - خودش به من میگفت من هزارها عکس گرفته‌ام، اما خودم توی این عکسها نیستم؛ چون همیشه من عکاس بوده‌ام - هنرمند بود. دل باصفائی داشت؛ عرفان نظری نخوانده بود؛ شاید در هیچ مسلک توحیدی و سلوک عملی هم پیش کسی آموزش ندیده بود، اما دل، دل خداجو بود؛ دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا.

انسان باانصافی بود. لابد قضیه‌ی پناه را شماها میدانید که در پناه بر روی بلندی‌ها، بعد از چند روز جنگیدن، مرحوم چمران با چند نفر معدود همراهش، محاصره شده بودند؛ ضد انقلاب اینها را از اطراف محاصره کرده بود و نزدیک بود به اینها برسند که امام اینجا از قضیه مطلع شدند، و يك پیام رادیویی از امام پخش شد که همه بروند طرف پناه؛ دوی بعدازظهر این پیام پخش شد؛ ساعت چهار بعدازظهر من توی این خیابانهای تهران شاهد بودم که همین طور کامیون و وانت و اینها بودند که از مردم عادی و نظامی و غیر نظامی از تهران و همین طور از همه‌ی شهرستانهای دیگر، راه افتادند بروند طرف پناه. بعد از قضیه‌ی پناه که مرحوم شهید چمران آمده بود تهران، توی جلسه‌ای که ما بودیم به نخست‌وزیر وقت گزارش میداد که بین اینها هم از قدیم يك رابطه‌ی عاطفی‌ای وجود داشت. مرحوم چمران توی آن جلسه اینجوری گفت: وقتی ساعت دو پیام امام پخش شد، به مجرد پخش پیام امام و قبل از آنی که هنوز هیچ خبری از حرکت مردم به آنجا برسد، ما احساس کردیم که کانه محاصره باز شد. میگفت: حضور امام و تصمیم امام و پیام امام آنقدر مؤثر بود که به صورت برق‌آسا و به مجرد اینکه پیام امام رسید، کانه برای ما همه‌ی آن فشارها به پایان رسید؛ ضد انقلاب روحیه‌ی خودش را از دست داد و ما نشاط پیدا کردیم و حمله کردیم و حلقه‌ی محاصره را شکستیم و توانستیم بیاییم بیرون. آنجا نخست‌وزیر وقت خشمگین شد و به مرحوم چمران توپید که ما این همه کار کردیم، این همه تلاش کردیم، تو چرا همه‌ی این را به امام مستند میکنی؟! یعنی هیچ ملاحظه نمیکرد؛ منصف بود. بالاینکه میدانست که این حرف گله‌مندی ایجاد خواهد کرد، اما گفت.

حضور برای او يك امر دائمی بود. ما از اینجا با هم رفتیم اهواز؛ اول رفتن ما به جبهه، به اتفاق رفتیم. توی تاریکی شب وارد اهواز شدیم. همه جا خاموش بود. دشمن در حدود یازده دوازده کیلومتری شهر اهواز مستقر بود. ایشان شصت هفتاد نفر هم همراه داشت که با خودش از تهران جمع کرده بود و آورده بود؛ اما من تنها بودم؛ همه با يك هواپیمای سی - 130 رفته بودیم آنجا. به مجردی که رسیدیم و يك گزارش نظامی کوتاهی به ما دادند، ایشان گفت که همه آماده بشوید، لباس بپوشید تا برویم جبهه. ساعت شاید حدود نه و ده شب بود. همان جا بدون فوت وقت، برای کسانی که همراه ایشان بودند و لباس نظامی نداشتند، لباس سریازی آوردند و همان جا کوت کردند؛ همه پوشیدند و رفتند. البته من به ایشان گفتم که من هم میشود بیایم؟ چون فکر نمی‌کردم بتوانم توی عرصه‌ی نبرد نظامی شرکت کنم. ایشان تشویق کرد و گفت بله، بله، شما هم میشود بیایید. که من هم همان جا لباسم را کندم و يك لباس نظامی پوشیدم و - البته کلاشینکف داشتم که برداشتم - و با اینها رفتیم. یعنی از همان ساعت اول شروع کرد؛ هیچ نمی‌گذاشت وقت فوت بشود. ببینید، حضور این است. یکی از خصوصیات خصلت بسیجی و جریان بسیجی، حضور است؛ غایب نبودن در آنجایی که باید در آنجا حاضر باشیم. این یکی از اولی‌ترین خصوصیات بسیجی است.

در روز فتح سوسنگرد - چون میدانید سوسنگرد اشغال شده بود؛ بار اول فتح شد، دوباره اشغال شد؛ باز دفعه‌ی دوم حرکت شد و فتح شد - تلاش زیادی شد برای اینکه نیروهای ما - نیروهای ارتش، که آن وقت در اختیار بعضی دیگر بودند - بیایند و این حمله را سازماندهی کنند و قبول کنند که وارد این حمله بشوند. شبی که قرار بود فردای آن، این حمله از اهواز به سمت سوسنگرد انجام بگیرد، ساعت حدود يك بعد از نصف شب بود که خبر آوردند یکی از یگانهای که قرار بوده توی این حمله سهیم باشد را خارج کرده‌اند. خب، این معنایش این بود که حمله یا انجام نگیرد یا بکلی ناموفق بشود. بنده يك یادداشتی نوشتم به فرماندهی لشکری که در اهواز بود و مرحوم چمران هم



زیرش نوشت - که اخیراً همان فرماندهی محترم آمده بودند و عین آن نوشته‌ی ما را قاب کرده بودند و دادند به من؛ یادگار قریب سی ساله؛ الان آن کاغذ در اختیار ماست - و تا ساعت یک و خورده‌ای بعد از نصف شب ما با هم بودیم و تلاش میشد که این حمله، فردا حتماً انجام بگیرد. بعد من رفتم خوابیدم و از هم جدا شدیم. صبح زود ما پا شدیم. نیروهای نظامی - نیروهای ارتش - که حرکت کردند، ما هم با چند نفری که همراه من بودند، دنبال اینها حرکت کردیم. وقتی به منطقه رسیدیم، من پرسیدم چمران کجاست؟ گفتند: چمران صبح زود آمده و جلو است. یعنی قبل از آنی که نیروهای نظامی منظم و مدون - که برنامه ریخته شده بود که اینها در کجا قرار بگیرند و آرایش نظامی‌شان چگونه باشد - حرکت بکنند و راه بیفتند، چمران جلوتر حرکت کرده بود و با مجموعه‌ی خودش چندین کیلومتر جلو رفته بودند. بعد هم الحمدلله این کار بزرگ انجام گرفت، و چمران هم مجروح شد. خدا این شهید عزیز را رحمت کند. اینجوری بود چمران. دنیا و مقام برایش مهم نبود؛ نان و نام برایش مهم نبود؛ به نام کی تمام بشود، برایش اهمیتی نداشت. بانصاف بود، بی‌رودبایستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و رقت و نازک مزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرباز سختکوش بود.

من خودم میدیدم شلیک آر.پی.جی را که نیروهای ما بلد نبودند، به آنها تعلیم میداد؛ چون آر.پی.جی جزو سلاحهای سازمانی ما نبود؛ نه داشتیم، نه بلد بودیم. او در لبنان یاد گرفته بود و به همان لهجه‌ی عربی آر.پی.جی هم میگفت؛ ماها میگفتیم آر.پی.جی، او میگفت آر.بی.جی. او از آنجا بلد بود؛ یک مقدار هم از یک راههائی گیر آورده بود؛ تعلیم میداد که اینجوری آر.پی.جی را بایستی شلیک کنید. یعنی در میدان عملیات و در میدان عمل یک مرد عملی به طور کامل. حالا ببینید دانشمند فیزیک پلاسما در درجه‌ی عالی، در کنار شخصیت یک گروه‌بان تعلیم دهنده‌ی عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی میشود. دانشمند بسیجی این است؛ استاد بسیجی یک چنین نمونه‌ای است. این نمونه‌ی کاملش است که ما از نزدیک مشاهده کردیم. در وجود یک چنین آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده‌آور است. این تضادهای قلابی و تضادهای دروغین - که به عنوان نظریه مطرح میشود و عده‌ای برای اینکه امتداد عملی آن برایشان مهم است دنبال میکنند - اینها دیگر در وجود یک همچین آدمی بی‌معنا است. هم علم هست، هم ایمان؛ هم سنت هست، هم تجدد؛ هم نظر هست، هم عمل؛ هم عشق هست، هم عقل. اینکه گفتند:

با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود

بیچاره من که ساخته از آب و آتش

نه، او آب و آتش را با هم داشت. آن عقل معنوی ایمانی، با عشق هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه خود پشتیبان آن عشق مقدس و پاکیزه است.

خب، حالا توقعی که ما داریم و این توقع، توقع زیادی هم نیست، یعنی آن زمینه‌ای که انسان مشاهده میکند - این روحیه‌های پرنشاط شما، این دل‌های پاک و صاف، این ذهنهای روشن، این جوّال بودن فکرهای شما که انسان در عرصه‌های مختلف از نزدیک شاهد است - این امید را و این توقع را به انسان میبخشد، این است که فرآورده‌ی دانشگاه جمهوری اسلامی - نه به نحو استثنای بلکه به نحو قاعده - چمران‌ها باشند؛ نه اینکه چمران‌ها یک استثنا باشند. این امید، امید بی‌جائی نیست.

اگر در سال 76 که شماها اول یک عده در مشهد، یک عده در اصفهان و یک عده در دانشگاه علم و صنعت، به نام اساتید بسیجی دور هم جمع شدید و جمع و جور کردید، میگفتند که ده سال بعد یا دوازده سال بعد چند هزار استاد بسیجی با همین انگیزه‌ها، با همین عشقها و با همین جهتگیری‌ها در سطح کشور وجود خواهد داشت، هیچ‌کس باور نمیکرد؛ اما شد. نمیخواهم مبالغه کنم؛ نمیخواهم واقعیت را رنگین‌تر از آنچه که هست برای خودم و برای



شما نمایش بدهم و دل خودمان را به توهم خوش کنیم؛ نه، روشن است که همه‌ی ما در یک سطح نیستیم - بعضی‌مان بالاترند و بعضی‌مان پائین‌تریم: ایمانهایمان، عشقهایمان، همت‌هایمان، انگیزه‌هایمان - لکن این جریان، از صورت یک جریان باریک که بعضی امید نداشتند باقی بماند و بعضی همت گماشته بودند که آن را از بین ببرند، به یک جریانی تبدیل شده که دیگر حالا جلوی آن را نمیشود گرفت: جریان عظیم استادان انقلابی و مؤمن و بسیجی در سطح دانشگاه، در رشته‌های مختلف علمی و در رتبه‌های بالای علمی.

پس این توقع بی‌جا نیست؛ وقتی انسان این حرکت را می‌بیند، این رشد را می‌بیند، این توقع بیجا نیست که ما بخواهیم دانشگاه جمهوری اسلامی، در آینده عناصری مثل چمران را پرورش بدهد. آن وقت شما ببینید چه خواهد شد! چه خواهد شد! نظامی با مطالبات بین‌المللی در سطح اعلا: در زمینه‌ی انسان، در زمینه‌ی حکومت، در زمینه‌ی زن، در زمینه‌ی اخلاق و در زمینه‌ی علم. مطالبات امروز ما مطالبات بین‌المللی است.

حالا بعضی‌ها - مطبوعاتی و غیرمطبوعاتی - تا اسم بین‌المللی می‌آید لبخند تمسخر می‌زنند؛ اینها نمی‌فهمند؛ درک نمی‌کنند افق دید وسیع یعنی چه. تا شما نظر به قله نداشته باشید امکان ندارد تا دامنه هم بتوانید حرکت کنید، چه برسد به اینکه امید به قله رسیدن باشد؛ همت بلند. در روایات ما به مؤمن هم توصیه شده است که همت بلند داشته باشد. بزرگان به سالک هم می‌گویند: همتت عالی باشد. این قدم‌های اول و فتوحات ابتدای کار، کسی را دلخوش نکند؛ همت‌های بلند باید داشت. نگاه هم بایستی انسانی باشد. انسان یعنی آنچه که در همه‌ی جهان گسترده است؛ «إمّا أخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق»؛ یا با شما دینش یکی است یا اگر دینش هم یکی نیست، در خلقت و آفرینش مثل شماست؛ انسانیت. نگاه بایستی متوجه یک چنین گستره‌ی وسیعی باشد.

آرزوهائی که امروز ما برای این گستره‌ی وسیع داریم، آرزوهائی است که هیچ ملت آگاهی، هیچ دانشمند فرزانه‌ای و هیچ سیاسی منصفی، اینها را رد نمی‌کند. ما داعیه‌ی محو نظام سلطه را داریم؛ یعنی رابطه‌ی سلطه‌گری: سلطه‌گر و سلطه‌پذیر؛ حتی انسانی هم که در یک کشوری که دولتش صددرصد سلطه‌گر است زندگی میکند، این را رد نمی‌کند؛ یعنی در مناسبات جهانی، رابطه‌ی سلطه‌گر و سلطه‌پذیر نباشد. همچنین عدالت و استفاده‌ی از علم برای آسایش بشر نه برای تهدید بشر. بخصوص در طول این دوره‌های اخیر بعد از جنبش علمی دنیا - رنسانس - به این طرف و بخصوص در این یک قرن اخیر، بسیاری از آنچه در زمینه‌ی علم انجام گرفته، به جای اینکه برای آسایش بشر باشد در تهدید بشر بوده؛ یا تهدید جان، یا تهدید اخلاق، یا تهدید خانواده؛ و تشویق به مصرف‌گرایی و پرکردن جیب چپا و لگران بین‌المللی و صاحبان و پدیدآورندگان تراست‌ها و کارتلها. ما می‌گوئیم علم، به جای اینها در خدمت انسان قرار بگیرد؛ در خدمت آسایش انسان، در خدمت آرامش انسان و در خدمت روح و روان انسان. اینها حرفهائی است که دنیا نمیتواند رد کند.

میدانید وقتی نظامی با این آرمانها و ملتی با این خصوصیات - با به کارگیری همت ایمانی برای پیشرفت در این عرصه‌ها، با استفاده‌ی از وعده‌های قرآنی در زمینه‌ی نصرت مؤمنین، با نترسیدن از مرگ و مرگ را وصول به خدا و شهادت لله دانستن - به شخصیت‌های دانشمند و فرزانه از قبیل چمران مزین و مفتخر بشود، به کجا خواهد رسید؟! این آن توقعی است که ما داریم.

یک جمله در باب بسیج عرض بکنیم. بسیج یک حرکت عجیب و بی‌نظیر بود که در انقلاب اتفاق افتاد. این هم برخاسته و سرچشمه گرفته‌ی از آن سرچشمه‌ی حکمت الهی‌ای بود که خدای متعال در دل آن مرد بزرگ - آن امام بزرگوار - به ودیعه گذاشته بود. امام حکیم بود؛ حکیم به معنای واقعی. ما گاهی تعبیر حکیم را برای آدم‌های کوچک به کار می‌بریم؛ لکن او به معنای واقعی کلمه حکیم بود. «و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا»؛ خدای متعال به او حکمت داده بود. از دل او یک حقایقی سرریز میشد و سرازیر میشد؛ از جمله، همین مسئله‌ی بسیج بود؛ که امام از روز اول پیروزی یا حتی قبیل پیروزی با کشاندن مردم به عرصه، با گذاشتن بار حرکت به دوش مردم، با



اعتماد به مردم، پایه‌ی بسیج را گذاشت. به مردم اعتماد کرد؛ مردم هم به خودشان اعتماد پیدا کردند؛ اعتماد به نفس پیدا کردند؛ اگر امام به مردم اعتماد نمی‌کرد، مردم هم به خودشان اعتماد نمی‌کردند. پایه‌ی بسیج همان جا گذاشته شد. در واقع سپاه پاسداران از بسیج روئید؛ جهادسازندگی از بسیج روئید؛ ولو سازمان بسیج يك سازمان مدونی مثل سالهای بعد نبود، اما فرهنگ بسیج، حرکت بسیج و حقیقت بسیج، منشأ خیرات عظیمی در کشور، در جامعه‌ی ما و در نظام اسلامی شد. بسیج يك چنین حقیقتی است. بسیج در واقع يك ارتش بی‌رنگ بی‌ادعای همه‌گیر در سطح کشور است؛ و این ارتش برای مبارزه‌ی در همه‌ی عرصه‌هاست؛ نه فقط در عرصه‌ی نظامی. عرصه‌ی نظامی يك گوشه‌ی محدود گاه‌گاهی است. همیشه که جنگ پیش نمی‌آید.

عرصه‌ی حضور بسیج خیلی وسیعتر از عرصه‌ی نظامی است. اینی که من بارها گفتم و تکرار می‌کنم که نباید بسیج را يك نهاد نظامی به حساب آورد، تعارف نیست؛ بلکه حقیقت قضیه این است. بسیج عرصه‌ی جهاد است، نه قتال. قتال يك گوشه‌ای از جهاد است. جهاد یعنی حضور در میدان با مجاهدت، با تلاش، با هدف و با ایمان؛ این میشود جهاد. لذا «جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل اللّٰه»؛ جهاد با نفس، جهاد با مال. جهاد با نفس کجاست؟ فقط به این است که توی میدان جنگ برویم و جانمان را کف دست بگیریم؛ نه، یکی از انواع جهاد با نفس هم این است که شما شب تا صبح را روی يك پروژه‌ی تحقیقاتی صرف کنید و گذر ساعات را نفهمید. جهاد با نفس این است که از تفریحتان بزنید، از آسایش جسمانی‌تان بزنید، از فلان کار پرپول و پردرآمد - به قول فرنگی‌ها پول‌ساز - بزنید و توی این محیط علمی و تحقیقی و پژوهشی صرف وقت کنید تا يك حقیقت زنده‌ی علمی را به دست بیاورید و مثل دسته‌ی گل به جامعه‌تان تقدیم کنید؛ جهاد با نفس این است. يك قسمت کوچکی هم جهاد با مال است. پس عرصه‌ی بسیج يك عرصه‌ی عمومی است؛ نه مختص يك قشر است، نه مختص يك بخشی از بخشهای جغرافیائی کشور است، نه مختص يك زمانی دون زمان دیگری است؛ نه مختص يك عرصه‌ی دون عرصه‌ی دیگری است. در همه‌ی جاها، در همه‌ی مکانها، در همه‌ی زمانها، در همه‌ی عرصه‌ها و در همه‌ی قشرها، این وجود دارد. این معنای بسیج است.

حالا شما تو دانشگاه می‌خواهید بسیجی باشید. معلوم است که چه کار باید کرد. دانشگاه به چی احتیاج دارد؟ کشور به چی احتیاج دارد؟ چند سالی است ما بحث علم را پیش کشیدیم؛ شما نگاه کنید امروز بسیاری از حسادتها و رقابتها و حسرتها و احساس عقب‌ماندگی‌های دشمنان بین‌المللی ما به خاطر پیشرفت علمی شماست. آنهایی که امروز ملت ایران را تحسین میکنند، به خاطر علمش او را تحسین میکنند؛ آنهایی که دشمنی می‌ورزند به خاطر علم اوست که دشمنی می‌ورزند. پیشرفت علمی شما يك چنین اثری دارد.

این تازه در قدم اول است. ما هنوز کاری نکردیم. بله در نانو تکنولوژی، بیوتکنولوژی، بحثهای هسته‌ای، بحثهای هوا - فضا و رشته‌های گوناگون علمی پیشرفتهائی شده که مهم و بزرگ است؛ اما اینها در مقیاس و معیار حرکت علمی يك کشور چیزی نیست. یکی از دوستان گفتند و بنده هم این آمار را دارم، که سرعت پیشرفت علمی و تولید علم در کشور ما یازده برابر متوسط دنیاست. این را يك مرکز تحقیقاتی غربی - مستقر در کانادا - با جزئیاتش ذکر کرده است. البته این یازده، متوسطش است؛ در بعضی از قسمتها سی و پنج برابر سرعت رشد دنیاست؛ در بعضی جاها هم کمتر است؛ متوسطش میشود یازده برابر. یعنی سرعت پیشرفت علمی ما در طول این ده سال پانزده سال اخیر یازده برابر سرعتی است که دنیا داشته؛ این خیلی چیز مهمی است. لکن این آن چیزی نیست که ما توقع داریم و دنبالش هستیم؛ این خیلی کمتر از آن است. این سرعت بایستی با همین شدت ادامه داشته باشد تا ما به تراز مورد نظر برسیم؛ این در دانشگاه لازم است.

در دانشگاه پرورش انسان در تراز شهید چمران لازم است؛ این را لازم داریم. خوب پس استاد بسیجی میدانند در



دانشگاه بایست چه کار کند؛ این حضور دائم، این حضور بجا و بهنگام، این حضور مخلصانه و مجاهدانه برای استاد بسیجی به این معناهاست که گفته شد. و استاد خیلی نقش دارد. نقش استاد در محیطهای آموزشی نقش بسیار برجسته و مهمی است. استاد فقط آموزنده‌ی دانش نیست؛ بلکه منش استاد و روش استاد میتواند مربی باشد؛ استاد، تربیت کننده است. تأثیر استاد روی شاگرد، علی‌الظاهر از تأثیر بقیه‌ی عوامل مؤثر در پیشرفت علمی و معنوی و مادی متعلم بیشتر است؛ از بعضی که خیلی بیشتر است. گاهی استاد میتواند یک کلاس را، یک مجموعه‌ی دانشجو یا دانش‌آموز را با یک جمله‌ی بجا تبدیل کند به انسانهای متدین. لازم هم نیست حتماً رشته‌ی علوم دینی یا معارف را تدریس کند؛ نه، شما گاهی یک جا در درس فیزیک، یا در درس ریاضی، یا در هر درس دیگری - علوم انسانی و غیر انسانی - میتوانید یک کلمه بر زبانتان جاری کنید، یا یک استفاده‌ی خوب از یک آیه‌ی قرآن بکنید، یا یک انگشت اشاره به قدرت پروردگار و صنع الهی بکنید که در دل این جوان میماند و او را تبدیل میکند به یک انسان مؤمن. استاد اینجوری است.

عکسش هم البته هست. متأسفانه اساتیدی در دانشگاه‌های امروز ما هستند - اگرچه کمند - که درست نقطه‌ی مقابل عمل میکنند - حالا درسشان هرچی هم که است؛ مربوط است یا نیست - و با یک کلمه، این جوان را از آینده‌ی خودش ناامید میکنند، از آینده‌ی کشورش ناامید میکنند، از آینده‌ی حضورش در کشور ناامید میکنند، او را به میراث گذشته‌ی خودش بی‌اعتنا میکنند، او را تشنه‌ی نوشیدن از سرچشمه‌های ناسالم و آلوده‌ی بیگانگان میکنند و رها میکنند. از این قبیل هم داریم. استاد یک چنین نقشی دارد. بنابراین با معنائی که برای بسیج میکنیم، با معنائی که برای استاد میکنیم و با تلقی‌ای که از استاد بسیجی داریم، معلوم میشود که نقش شماها در دانشگاه چقدر نقش حساسی است.

وجود این مجموعه برای نظام اسلامی یک نعمت است؛ یک نعمت بزرگ. این همه استاد مؤمن، در هیچ کشوری از کشورهای اسلامی - به طریق اولی غیر اسلامی - وجود ندارد که در کشور ما هست. استاد دانشگاه، دانشمند، متخصص، حرفه‌ای در رشته‌ی خود و مؤمن به خدا و مؤمن به جهاد و مؤمن به راه خدا و اهداف الهی؛ آن هم با این تعداد کثیر و این کمیت. این دیگر در دنیا بی‌نظیر است. این هم از برکات امام بزرگوار است. این را قدر بدانید؛ این را دودستی نگه دارید. این را سامان بدهید؛ اهدافش را مشخص کنید؛ دقیق کنید؛ فعالیتهائی را که استاد بسیجی باید انجام بدهد را شفاف کنید و روشن کنید؛ به معنای واقعی کلمه، فرماندهان این عرصه‌ی عظیم جهاد فی سبیل‌الله باشید. کار بسیار مهمی است.

امروز کشور به این چیزها احتیاج دارد. بحث امروز هم نیست، همیشه احتیاج دارد؛ منتها ما امروز در یک برهه‌ی حساس به سر میبریم. اگر من بخواهم آن لبّ تلقی و برداشت خودم را به شما عرض بکنم - که شاید در یک مجال کوتاه، برایش استدلال هم نشود ارائه کرد؛ البته مستدل است، منتها شاید در دو کلمه نشود استدلالی برایش بیان کرد - این است که مراکز استکباری جهانی در مقابله‌ی با حرکت اسلامی که نماد واقعی‌اش جمهوری اسلامی است، دارند آخرین تلاشهای خودشان را میکنند. در بسیاری از عرصه‌ها تلاشهایشان و تدابیرشان به بن‌بست خورده و کار از دستشان در رفته است. این کمربندی که اینها بر دور مسائل جهانی کشیده بودند و حیطه‌بندی‌ای که کرده بودند، در حساسترین نقاط روی زمین یعنی خاورمیانه، این کمربند پاره شده - یا سست شده، حداقلش این است؛ ولی به نظر من پاره شده - و از دستشان در رفته است.

خدا مرحوم آ‌ش‌یخ حسین ل‌ن‌کرانی، روحانی سیاسی کهنه‌کار قدیمی را رحمت کند. ایشان سالهای 53 و 54 یا شاید هم زودتر - سالهای اواخر دهه‌ی چهل - وضعیت رژیم طاغوت را تشبیه میکرد به کسی که روی یک گنبدی رفته و یک دستمال ابریشمی هم دستش است که توی آن پر از گردوست؛ و گوشه‌ی این دستمال وا شده، و گردوها همین طور دارد میریزد؛ این می‌خواهد این گردو را بگیرد، یک گردو از آن طرف می‌افتد، یک گردوی دیگر، یک گردوی دیگر،



خودش هم روی گنبد است! بالاخره آدم روی زمین صاف، باز میتواند گردوها را هر جور هست جمع کند. به نظر من امروز نظام سلطه در مواجهه‌ی با حرکت اسلامی يك چنین حالتی دارد. جاپایش محکم نیست؛ زیرا بسیاری از شگردهای تبلیغاتی استواربنیان قدیمی اینها برای مردم دنیا رو شده است. امروز در جامعه‌ی آمریکا، خشم عمیق از حضور قدرتمند لابی صهیونیستی بتدریج دارد توسعه پیدا میکند. این نارضائی در بین مردم آمریکا - که مرکز تحرك صهیونیستها و قدرتمندان صهیونیستی و سرمایه‌داران صهیونیست است - بتدریج دارد به وجود می‌آید؛ البته رژیم حاکم در آمریکا بر مردم بسیار سخت میگیرند - يك نوع خاص سختگیری - و آنچنان اینها را مشغول زندگی و گرفتار زندگی میکنند که فرصت سر خاراندن ندارند؛ در عین حال این حالت دارد به وجود می‌آید. این اطلاعات موثق ماست. در کشورهای اروپائی هم به يك نحو دیگر. کشورهای اسلامی که معلوم است. کشورهای خاورمیانه که معلوم است. ملتها حالت نفرت - و بعضاً بغض - نسبت به رژیم ایالات متحده و مجموعه‌ی سلطه در دنیا دارند. این را هم نمیتوانند جمع کنند؛ هی تلاش میکنند، اما نمیتوانند جمع کنند.

اگر نظام جمهوری اسلامی در دنیا سر نکشیده بود و طلوع نکرده بود، مشکل آنها به این زودی پیش نمی‌آمد و ممکن بود این مشکل پنجاه سال دیگر برای آنها بروز پیدا کند؛ ممکن هم بود این مشکل به این زودی‌ها پیش نیاید. اما حضور جمهوری اسلامی و ظهور جمهوری اسلامی کار را بر اینها مشکل کرده؛ لذا بشدت دشمنند. دشمنی هم میکنند؛ اما دشمنی دستپاچه و سراسیمه. دشمنی‌ها از این قبیل است. حالا کارهائی که میکنند، تدابیری که میکنند، جنجالهائی که میکنند، تبلیغاتی که دنبالش میگذارند، يك قطعنامه در سازمان ملل، چند قلم تحریم، بعد هم بزرگنمائی تحریمها، بیش از آنچه که واقعیت دارد این تحریمها را اهمیت دادن، بعد تهدید نظامی را هم به صورت احتیاطاً نیم‌بند پشت سرش نگه داشتن، همه به خاطر این است که اینها در مواجهه‌ی با این حرکت عظیم و متین و بنیانی اسلامی در کلیه‌ی جهان اسلام، دچار انفعالند. ملت ایران هم پیشرو این حرکتند.

البته زحماتی را ایجاد میکنند؛ شکی نیست. در همه‌ی برخوردهای اجتماعی زحمتهائی وجود دارد؛ اما انسان زحمتهای را تحمل میکند برای اینکه به منافع بزرگتر و به نقطه‌ی عالی‌تری برسد. امروز اینجوری است. بنابراین، این مقطع از این نظر که گفتم مقطع حساسی است و احتیاج به کار هست، احتیاج به تلاش هست.

پس در درجه‌ی اول توی دانشگاه‌ها کار علمی، کار پژوهشی و تحقیقی، کار معنوی و ایمانی، حاکم کردن روحیه‌ی مجاهدت و جهاد بر همه‌ی فعالیتهای، قلمهای اصلی‌ای است که باید وجود داشته باشد. و آنگاه سامان دادن به این حرکت. البته اعتقاد من این است که استاد متدین علاقه‌مند به کار برای کشور، در سطح کشور مختص به همین مجموعه‌ای که در بسیج اساتید حضور دارند، نیست؛ فراتر از اینهاست. بسیاری هستند کارت بسیج هم ندارند، جزو مجموعه‌ی بسیج اساتید هم نیستند، اما در معنا بسیجی‌اند، در معنا متدین‌اند، در معنا آماده‌اند - البته سطح آمادگی‌ها همیشه یکسان نیست؛ سطح ایمانها یکسان نیست؛ همیشه همین جور بوده، بعد از این هم همین جور خواهد بود - اما داخل در مجموعه‌اند. باید ساماندهی کرد؛ باید نگاه عاقلانه و مدبرانه داشت؛ برنامه‌ها را مشخص کرد؛ هدفها را مشخص کرد. کاری است که باید انجام بگیرد. این بر مجموعه‌ی شماست.

آن وقت در عمل فردی، کار تعلیم دانشجویان را، کار حضور در فضای فکری دانشجویان را باید دنبال کنید. اساتید بسیجی میتوانند در دل دانشجویان و در فضای ذهن آنها يك حضور معنوی و هدایتگر و آرامش‌بخش داشته باشند. نقش مهم ایجاد بصیرت - هم در خود مجموعه، هم در مجموعه‌ی مخاطب شما که دانشجویان هستند - یکی از کارهای بسیار مهم است. و بصیرت خیلی نقش ایفاء میکند. تمرین حضور. همانی که درباره‌ی شهید چمران گفتم؛ شب تا ساعت يك بعد از نصف شب و بیشتر دنبال کار است، صبح زود - تاریک، روشن - جلوتر از همه توی جبهه است و هر جا لازم هست، حضور دارد. این حضور دائم و بهنگام در هر نقطه‌ای که لازم است را باید تمرین کنیم. همه‌ی ما باید این را یاد بگیریم.



اتحاد و یکپارچگی در درون و نیز تزریق اتحاد به مجموعه‌ی جامعه. برادران، خواهران، عزیزان! امروز کشور به اتحاد کلمه خیلی نیازمند است. بنده مخالفم با سخنی و حرکتی و نوشتاری که - حتی اگر با انگیزه‌ی درست و با انگیزه‌ی صادقانه است - موجب شقاق و شکاف میشود؛ بنده موافق نیستم. اگر کسی نظر من را میخواهد بداند، نظر من این است که عرض کردم. ما بایستی انسجام را ایجاد کنیم. ما بایستی تلائم را در مجموعه‌ی این ظرفیت عظیم به وجود بیاوریم. حالا مگر نمیشود این جمعی که شما اینجا نشستهاید به بهانه‌های گوناگون به ده تا جمع تقسیم کرد؟ راحت میشود؛ کسانی که رنگ لباسشان این است، کسانی که سنشان این است، کسانی که اهل فلان نقطه‌ی کشورند؛ میشود جدا کرد؛ میشود دیوارکشی کرد. هنر انقلاب این بود که آمد دیوارها را از وسط برداشت. ما توی خانه‌های کوچک کوچک، با دیوارهای بلند زندگی میکردیم و از هم خبر نداشتیم؛ انقلاب آمد این دیوارها را برداشت و این خانه‌های کوچک را تبدیل کرد به یک عرصه‌ی وسیع؛ عرصه‌ی ملت ایران؛ ملت انقلابی. دانشجویان با طلبه بد بود؛ طلبه‌مان با دانشجو بد بود؛ استادمان با بازاری بد بود؛ بازاری‌مان با کشاورز بد بود؛ بین خودمان دیوارکشی کرده بودیم. انقلاب آمد این دیوارها را برداشت. ما حالا باز دوباره بیاییم دیوارکشی کنیم؟! آن هم دیوارهای نادرست و ناحق. نه، مبانی روشن است؛ اصول روشن است؛ جهت روشن است. هر کی در این جهت با این مبانی دارد حرکت میکند، جزو مجموعه است. این را توجه داشته باشید.

من بارها گفته‌ام: ظلم نکنیم. این هم یکی از آن اساسی‌ترین کارهاست. ظلم چیز بدی و چیز خطرناکی است. ظلم فقط این نیست که آدم توی خیابان به یکی کشیده بزند. گاهی یک کلمه‌ی نابجا علیه کسی که مستحقش نیست، یک نوشته‌ی نابجا، یک حرکت نابجا، ظلم محسوب میشود. این طهارت دل را و طهارت عمل را خیلی بایستی ملاحظه کرد.

من این را به نظرم یک جایی گفتم. پیغمبر اکرم ایستاده بودند یک کسی را که حد رجم زنا را بر او جاری میکردند، میدیدند؛ بعضی‌ها هم ایستاده بودند؛ دو نفر با همدیگر حرف میزدند؛ یکی به یکی دیگر گفت که مثل سگ تمام کرد و جان داد - یک همچین تعبیری - بعد پیغمبر به سمت منزل یا مسجد راه افتادند و این دو نفر هم همراه پیغمبر بودند. توی راه که میرفتند، رسیدند به یک جیفه‌ی مرداری - به یک مرداری، حالا جسد سگی بود، درازگوشی بود، هر چی بود - که مرده بود و آنجا افتاده بود. پیغمبر به این دو نفر رو کردند و گفتند: گاز بگیرید و یک مقداری از این میل کنید. گفتند: یا رسول‌الله! ما را تعارف به مردار میکنند؟! فرمود: آن کاری که با آن برادران کردید، از این گاز زدن به این مردار بدتر بود. حالا آن برادر کی بوده؟ برادری که زنا می‌کرده بوده و رجم شده و اینها درباره‌اش آن دو جمله را گفته‌اند و پیغمبر اینجور ملامتشان میکند!

زیادتر نگوئید از آنچه که هست، از آنچه که باید و شاید. منصف باشیم؛ عادل باشیم. اینها آن وظائف ماست. اینجور نیست که ما چون مجاهدیم، چون مبارزیم، چون انقلابی هستیم، بنابراین هر کسی که از ما یک ذره - به خیال ما و با تشخیص ما - کمتر است، حق داریم که درباره‌اش هر چی که میتوانیم بگوئیم؛ نه، اینجوری نیست. بله، ایمانها یکسان نیست، حدود یکسان نیست و بعضی بالاتر از بعضی دیگر هستند. خدا هم این را میداند و ممکن است بندگان صالح خدا هم بدانند؛ لکن در مقام تعامل و در مقام زندگی جمعی، باید این اتحاد و این انسجام حفظ بشود و این تمایزها کم بشود.

آنچه که مهم است فراموش نشود، اهداف و شاخصهای اصلی است. این را بارها گفته‌ایم و امروز هم یکی از اساتید محترم، اینجا گفتند؛ استکبارستیزی؛ ایستادگی قاطع در مقابل حرکت کفر و نفاق - نه فقط در کشور، بلکه در سطح جهان - مرزبندی شفاف با دشمنان انقلاب و دشمنان دین؛ اینها شاخص است. اگر کسی مرزبندی شفاف نمیکند، قدر خودش را کاهش میدهد؛ اگر گرایش پیدا میکند، از دایره خارج میشود. اینها آن مبانی و آن خطوط اصلی است. حرکت انقلاب، حرکت روشنی است، حرکت رو به جلویی است و این حرکت ان شاء الله ادامه پیدا خواهد کرد.



خب ما هم خواستیم حالا مثل این آقایان که بسیجی عمل کردند و این همه مطلب را در پنج دقیقه گفتند، در این مدت طولانی که در اختیار ماست، همه‌ی حرف‌ها را بزنیم، لکن می‌بینیم که نه؛ همه را که نشده بزنیم، اما آنچه که لازم بود، به نظرم به عرض رسیده. من بیشتر از این مزاحمتان نشوم.

امیدوارم که خدای متعال همه‌ی شما را حفظ کند و موفق بدارد و روزبه‌روز بصیرت شما را بیشتر کند. و ان شاء الله شما را هم در جهاد علمی، هم در جهاد عملی، هم در جهاد بصیرت‌پراکنی - در محیط علم و محیط دانشگاه و همچنین در محیط جامعه - روزبه‌روز موفق‌تر کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته